
کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی



ف - ۲
۵۸۱
کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
فیلموتیکه تاسیس ۱۳۰۲
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
مخ - ۲
اسم کتاب رساله در تجوید
مؤلف احمد بن حسین
موضوع تالیف تجوید
شمارهٔ دفتر ۵۴۶۶
۶۶
بازرسی شد

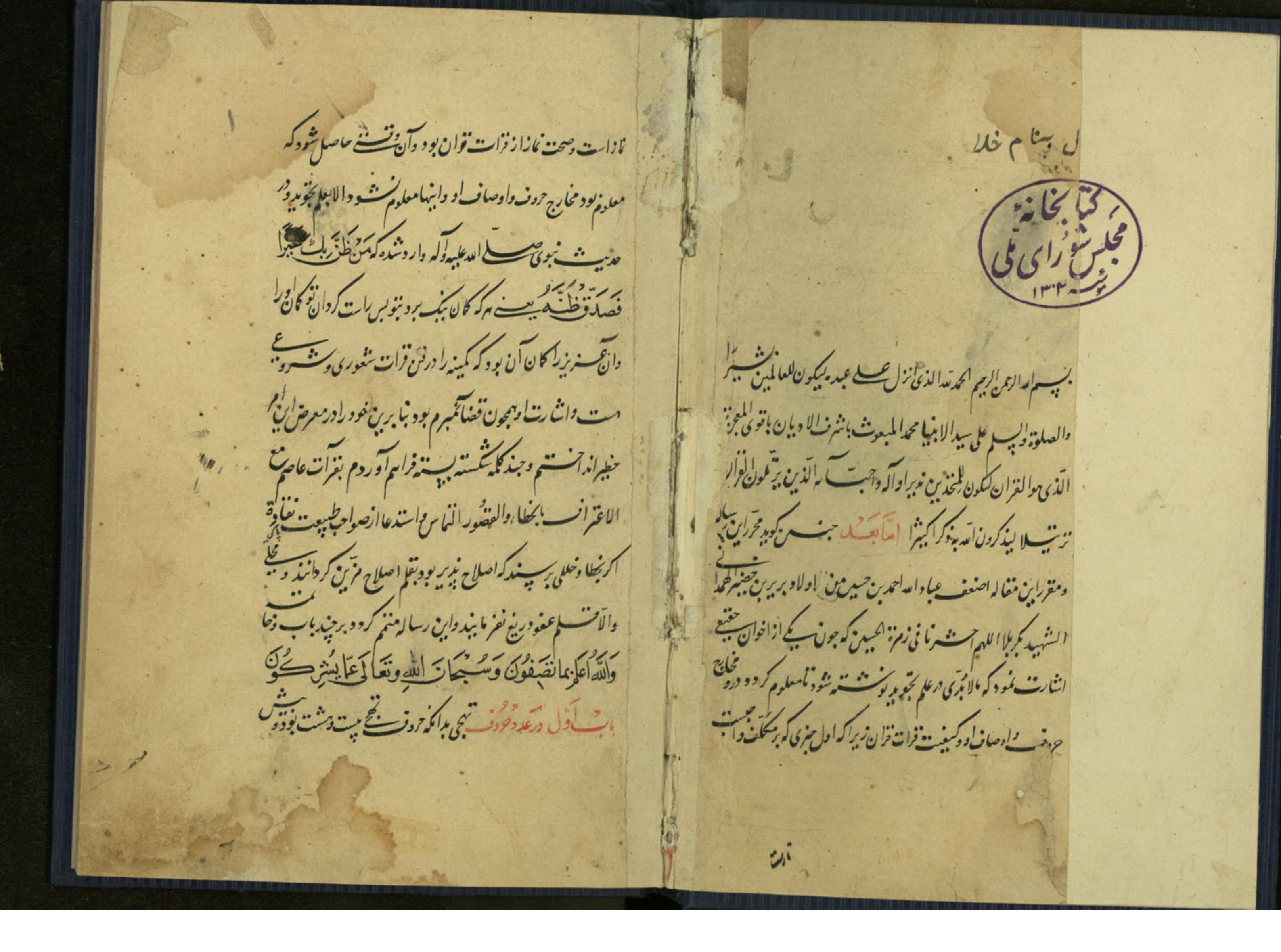

ف - ٢
٥٨١
کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
فیلموتیک تاسیس ۱۳۰۲
ف - ٢
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
اسم کتاب رساله در تجوید
مؤلف احمد بن حسین
موضوع تألیف تجوید
شمارهٔ دفتر ۵۴۶۶
۶۶



در محلی که سیادت پناه زبدة السادات والنقبا
جای پسند
... در موضع ... نیشابور ...
میانجی ... غره شهر صفر سنه ۱۰۴۴

این رساله‌ایست در علم قرائت که مصنف آن
یکی از اولادهای حُر بن یزید الریاحی است که
در کربلا شهید شد اللهم ارزقنا زیارة الحسین علیه السلام

١٠٦



بنام خدا

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی انزل علی عبده لیکون للعالمین نذیرا و بشیرا
والصلوة والسلم علی سید الانبیا محمد المبعوث باشرف الادیان باقوی المعجزة
الذی هو القران لیکون للمتخذین نوبرا و آله واجب آیه الذین یرتلون القرآن
ترتیلا لیذکرون الله به ذکرا کثیرا اما بعد چنین گوید محرر این رساله
و مقرر این مقاله اضعف عباد الله احمد بن حسین من اولاد بریر بن حضیر الهمدانی
الشهید بکربلا اللهم احشرنا فی زمرة الحسین که چون یکی از اخوان حقیقی
اشارت نمود که مالابدی در علم تجوید نوشته شود تا معلوم گردد درو مخارج
حروف و اوصاف او و کیفیت قرات قران زیرا که اول چیزی که بر مکلف واجبست

نمازاست و صحت نماز از قرات قران بود و آن وقتی حاصل شود که
معلوم بود مخارج حروف و اوصاف او و اینها معلوم نشود الا بعلم تجوید و در
حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد شده که من ظن ربك خیرا
فصدق ظنه یعنی هر که گمان نیک برد بتو پس راست گردان تو گمان او را
و آن چیز زیرا که آن آن بود که کمینه را در فن قرات شعوری و شروعی
هست و اشارت او همچون قضا مبرم بود بنابرین خود را در معرض این امر
خطیر انداختم و چند کلمه شکسته بسته فراهم آوردم بقرات عاصم مع
الاعتراف بالخطاء والقصور التماس از صاحب طبیعت نقاوه و پاکی
اگر خطا و خللی برسنند که اصلاح پذیر بود بقلم اصلاح مزین گردانند و بمحلی
و الا قلم عفو دریغ نفرمایند و این رساله منتظم گردد بر چند باب و خاتمه
والله اعلم بما تصفون و سبحان الله و تعالی عما یشرکون

باب اول در عدد حروف تهجی بدانکه حروف تهجی بیست و هشت بود و بیش

بعضی بیست ونه الفی که حرف مد بود او را نیز حرف تهجی میخوانند وبیان وی
بباید وبرای ایشان مخرج معین کرده اند چنانکه ذکر کرده آید باب دوم
در میزان حروف معجمه وبیان وی بدانکه چون کسی خواهد که بداند حرف را از
مخرج وی باید که ضم کند همزه یا ها را با یکی از حرف ساکن مثل اُو هاُ
واُب هَب باب سیوم در مخرج وبیان مخارج حروف وعدد او بدانکه
مخارج حروف هفده بود مخرج اول از آن حرف مد بود وحروف مد سه بوند الف
واو یا بیان وی وحکم ایشان خواهد آمد در باب مد واین حرف را جوفی
گویند زیرا که حصول ایشان از جوف بود واحتیاج بمخارج معین ندارند وهوائی
نیز گویند وهاوی نیز نامند زیرا که حصول ایشان از هوای فم بود واختلاف بود
در الف که بعضی گویند از هوای حلق بود وبعضی گویند چون ایشان از هوا
فم بوند مخرج ایشان معین نبود پس مخرج شانزده باشند ودوم را حلقیه گویند
وحرف حلق شش بود همزه وها وعین وحا وغین وخا مندرج بوند درین کلمات

اَه عَح غَخ وبعضی گویند هفت بود الف وهمزه وها وعین وحا وغین وخا
واین حروف مخصوصند بدو واین حروف را سه مخرج بود اول از برای
همزه وها که از اقصی حلق بوند واقصی نهایة حلق بود که متصل اول صدر باشد
واین وقتی بود که ابتدا نمودن مخرج از لب بود وبعد از ان لسان
وبعد از ان حلق اگرچه درین رساله بخلاف این واقع بود وبعضی
اختلاف دارند که متصل اول صدر اول حلق بود ونه اقصی واین وقتی
بود که نهایة نمودن مخرج لب بود واین موافق رساله بود واین هر دو
مرضیند وبعضی اختلاف دارند در تقدیم وتاخیر که بعضی
همزه مقدم بود یا ها وپیش بعضی که الف از حرف حلق بود گویند مخرج
وی هوای حلق بود بعد از مخرج ها مخرج دوم وسط حلق بود واو برای
عین وحا بود واختلاف مذکور در ایشان نیز بود مخرج سیوم اول حلق
بود واول حلق متصل اقصای لسان بود وبعضی اختلاف کرده اند که متصل

اقصی لسان اقصی حلق بود ونه اول واو برای غین وخا بود وهمین اختلاف
در ایشان نیز بود بدانکه لسان راده مخرج بود برای هجده حرف مخرج اول ودوم
اقصی لسان بود قاف وکاف مخصوصند بدو ولیکن فرق میان مخرج این دو آن
بود که قاف از فوق لهات حاصل شود از حنک اعلا وکاف اندک از تحت او
ولهات گوشت پارچه ایست که او بزان بود واز حنک اعلا مشرف بود بر اول حلق
که نزدیک اقصی لسان بود مخرج سیم وسط لسان بود جیم وشین ویای غیر مدی بخلاف ابن
مخصوص بوند بدو وایشانرا شجری گویند وشجر در عرف قرا محل گشودن دهن رل له ۱۴
را گویند که بین لحیین واقع بود وبعضی شجر ذقن را گویند وبعضی شین را
از حروف تفشی گویند ومعنی تفشی فاش واشکارا بود یعنی باز شدن
چنانکه شکر در آب ونیز گویند که حروف تفشی چهارند شین وراو میم وفا
جمع اند در کلمه مشرف یا مشفر مخرج چهارم نزدیک سر لسان بود
تا باقصای لسان بطرف دندانهای آسیاب مخیر بود از جانبین وضاد

طرفی

۳

مخصوص بود بدو واو را حروف مستطیل گویند وبعضی او را شجری نیز
گویند وبعضی او را حرف عجب خوانند زیرا که تکبر او بمرتبه بود که در
نیابد بلسان هر کس و هر کس او را در نیابد مگر کسی که مشقت کند وباستاد
حاذق بگذراند واو اعسر حروفات بود مخرج پنجم وششم نزدیک سر لسان
بود وحنک اعلا از برای لام ونون ورا واین مخرج را ذلقیه نامند وذلق
کناره زبان بود یعنی تیزی سر زبان وبعضی ایشانرا لثوی خوانند
وبعضی این هر سه از یک مخرج دانند پس نزد ایشان مخرج چهارده بود
لیکن پیش جمهور اندکی فرق بود آنکه مخرج لام نزدیک سر لسان بود واز
حنک اعلا واو را منحرف گویند وانحراف کج شدن بود یعنی سر لسان
بگفتن او کج میشود وحصول را اندکی از تحت او وجماعتی از حذاق گویند
که از ظهر لسان بود واو را حرف مکرر گویند یعنی چنان می نماید که دو
بار گفته می شود واو موضوع بود بر تفخیم چنانکه بیاید وحصول نون

اندکی از تحت واو را حرف اغنان گویند یعنی بگفتن او آوازی از خیشوم
بینی بیرون آید و خیشوم سوراخ بینی بود و این وقتی بود که مدغم
باشد یا مخفی هشتم سر لسان بود و بیخ دو دندان بالا که آن را ثنایا
گویند برای طا و تا و دال و ایشان را نطعیه گویند یعنی غار حنک اعلی مخرج نهم
سر لسان بود و سر دو دندان بالا برای ثا و ذال و ظا و ایشان را لثوی خوانند و لثه
گوشتی بود که دندانها در وی نشسته و بعضی ایشان را ذلقیه خوانند مخرج دهم نزدیک
سر لسان بود و میان دو دندان پیشین از حنک اسفل برای زا و سین
و صاد و ایشان را اسلیه گویند و اسلت سر لسان بود یعنی مستدق
و بعضی ایشان را صفیر گویند و صفیر آواز باشد باریک طیر وحشی
بری را گویند مخرج یازدهم بطن شفه بود و فا مخصوص بود با واو او را
شفوی خوانند و مشرف بود بر لب زیرین مخرج شانزدهم شفه بود
برای با و میم و واو غیر مدی و میم نیز از اغنان بود و حکم وی و نون در غنه

یکسان

یکسان بود و مخرج هفدهم غنه بود و وی بخودی خود چنان مستحکم بود که
مشایخ قرا برای وی مخرج معین کرده اند چنانکه در صدر مذکور شد

باب چهارم در اوصاف حروف معجمه و عدد و بیان ایشان بدانکه
ازین حروف مذکوره چند حرف بود که منفرد بوند در مخرج و ممتاز بوند
الا بمخرج و چند حروف دیگر که مشارک بوند در مخرج مبتدی امتیاز آن شواند
کرد الا بصفت و صفات حروف معجمه ده بوند مجهوره و رخوه و مستقله
و منفتحه و مصمته و هر یک این صفات [illegible] با ضد خود جمع نشوند
و این قاعده کلی بود که شناختن شی موقوف بود بشناختن ضد وی گفته
اند که تُعرف الاشیاء باضدادها یعنی بشناسید چیزها را بضدها
ایشان پس شناختن ضد نیز باید این بود که ضد مجهوره مهموسه بوند
و ضد رخوه شدیده بود و ضد مستقله مستعلیه بود و ضد منفتحه مطبقه و ضد
مصمته مذلقه و حروف مهموسه ده بوند ف و ح و ث و ه و ش و خ و ص و س و

وک وت مجموع اند فحثه شخص سکت وباقی مجهوره بوند وحروف
شدیده هشت بود اوج ود وق وطب وک وت جمع اند در کلمات
اجد قط بکت وباقی رخوه بوند بدانکه حرف رخوه پنج بود که وجه مناسبتی
~~بلد نادرست وجه مناسبتی~~ با شدیده دارند ل ون وع وم ور جمع اند در کلمات
لن عمر واین حروف را بین بین خوانند وحروف مستعلیه هفت بود ق و
ض وخ وص وظ وغ وط جمع اند در کلمات قظ خص ضغط
وباقی مستفله بوند وحروف مطبقه چهار ند ص وض وط و ظ وباقی صطضظ
منفتحه بوند وحروف مذلقه شش بود م ون ور وب وف ول
مجموع اند در کلمات مر بنفل وباقی مصمته بوند واین صفات را نامیده
شد اند باین اسما زیرا که حرفی از حروف مهموسه ضم کنی وقتی چنانکه مذکور
جریان نفس شد باجهت ضعف او مثلا اس واف وهس وهف تا اخر و
همس آوازی ضعیف بود که حاصل شود از تحت قدم روز محشر و معنی

جهر قوی بود یعنی منع نفس کند از جریان وقت ضم وشدید
نامیده اند زیرا که قوی بوند در موضع خود ومنع صوت کند از جریان
وقتی ضم مثلا او اج تا آخر ورخوه نامیده اند زیرا که قوی نام نبوند
وممکن نبود ظهور صوت وقتی ضم مثلا از واذ تا آخر واستعلا
نامیده اند زیرا که لسان متصاعد میشود بحنک اعلا عند النطق و
مستفله نامیده اند زیرا که متسفل میشود عند النطق ومطبقه نامیده
اند زیرا که لسان مطبق میشود بر مخرج حرف که برابر حنک اعلا بود که
اگر اطباق نکنند هم حرف گردند بحرف دیگر چنانکه بیاید ومنفتحه نامیده اند
زیرا که لسان منفتح میشود مابین خود وحنک اعلا ومذلقه نامیده اند ومعنی
ذلق معلوم شد بدانک بنای رباعی متمم نبود الا باحد از حروف
مذلقه اگر گویند چه گوئی مثل عسجد گوییم نادر الوقوع بود وآن نادر در
کالعدم ومصمته نامیده اند زیرا که صوت خاموش میشود وقتی

ضم مثلاً او و بدانکه هر یک از حروف معجمه از صفات مذکوره خالی از
پنج صفت نبود چنانکه بیاید ان شاء الله تعالی باب پنجم
در امتیاز و بیان امتیاز و معنی امتیاز حرف از صفات مذکوره
و تقسیم صفات بر حروف مذکوره بدانکه همزه و ها که مشارکند در مخرج
و مشارک بوند با بعضی از صفات در مصمته و انفتاح و استفال و منفرد
بود همزه با جهر و شدیده و ها بهمس و رخاوت با و میم مشارک بوند
در مخرج و مشارک بوند با بعضی از صفت در جهارت و استفال و انفتاح و با مشارک
میم بود در ذلق و منفرد با شدت و میم با رخاوت و واو مشارک بود برخاوت
و منفرد بمصمته تا و دال و طا که مشارک در مخرج و مشارک بوند با بعضی
از صفت در مصمته و شدت و مشارک بود تا با دال در انفتاح و استفال
و منفرد بود بهمس و دال بجهارت و طا مشارک بود بجهارت و منفرد بود
با ستعلا و اطباق ثا و ذال و ظا که مشارک بوند در مخرج و مشارک

بوند با بعضی از صفت در مصمته و رخاوت و مشارک بود ثا با ذال در
انفتاح و استفال و منفرد بود بهمس و ذال بجهارت و ظا مشارک بود
در جهارت و منفرد بود با طباق و استعلا جیم و شین و یا مشارک
بوند در مخرج و مشارک بوند با بعضی از صفت در مصمته و انفتاح و استفال
و جیم مشارک با بود در جهارت و منفرد بود بهمس حا و عین که مشارک بوند در مخرج
و مشارک بوند با بعضی از صفت در مصمته و انفتاح و استفال و رخاوت
و منفرد بود حا بهمس و عین بجهارت لام و را و نون که هر یک منفرد بوند در
مخرج و مشارک بوند با بعضی از صفت در ذلق و انفتاح و استفال و رخاوت
و منفرد بود فا بهمس و ایشان بجهارت زا و سین و صاد که مشارک بوند
با بعضی از صفت در مصمته و رخاوت و صاد مشارک بود با سین در همس
منفرد بود با طباق و استعلا و سین با انفتاح و استفال و زا مشارک بود
در انفتاح و استفال و منفرد بود بجهارت و صاد منفرد بود در مخرج و مشارک

بود در صفت باطباق و استعلا و مصمتة و رخاوة و جهارت قاف

وکاف منفرد بود در مخرج و مشارک بوند با بعضی از صفت در مصمتة و انفتاح و

وشدة و منفرد بود قاف بجهارت و استعلا و کاف بهمس و استفال والله اعلم

بدانکه پنج حرف بوند از حروف تهجی که در ایشان تقلقل زبان بود وقتی

سکون عامتر که حین وقف بود یا غیر وقف متوسط یا متطرف زیراکه

ای وقف کرده

بعضی غلط کرده اند وگفته اند که در حین وقف بود فقط و تقلقل بمعنی

تحریک بود عامتر که لسان بود یا لب ق و ط و ب و ج و د جمع اند

در کلمه قطب جد که اگر تقلقل در ایشان نکنند هر حرف ملتبس گردد بحرف دیگر چنانکه

بیاید در موضع خود انشاء الله تعالی و این حرف را قلقله گویند القلقلة

خلیل ابن احمد گوید القلقلة شدة الصوت یعنی آواز بلند

والقلقلة شدة الصیاح یعنی بانگ سخت و از آن جهة

این نام کرده اند که در وقت ادای مخرج وی آواز سخت آید و بعد از آن

7

نرم مثال لقد خلقنا یدخلون وتواصوا بالحق وتواصوا

بالصبر والعذاب واطهر واحط واجر ومنهاج والله اعلم واحکم

باب ششم در قرائت و معنی قرارت و بیان قرات معنی

قرات خواندن بود و خدای تعالی فرموده که ورتل القرآن ترتیلا و معنی

ترتیل حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام فرموده از نبی صلی

الله علیه وآله وسلم که الترتیل حفظ الوقوف واداء الحروف معنی

ترتیل دانستن محل وقوف و تبیین حروف حرفا بحرف و نیز گفته اند که

الترتیل حفظ الوقوف واداء الحروف ورعایة الاعراب

کما هو حقه و حدر و تدویر نیز جایز بود نقل ترا معنی

حدر سرعت خواندن بود اما نه چنانکه اختلال نظم و حروف و اعراب و تشدید

و اظهار و ادغام و اخفا و قلب شود و تدویر ما بین ترتیل و حدر بود

یعنی نه چنان مدار و نه چنین سرعت پس قرات بسه وجه بود چنانکه

قراءت بر سه قسمت ترتیل و تدویر و تحدیر آهسته خواندن و تحدیر و تند خواندن

الترتیل والحدر والتدویر واین هر سه بلحون عرب یعنی
بخوانند قرآن را بلفوظ عرب پس بنابرین حدیث قرآن بلحون عرب
واجب بود پس دانستن لحون نیز واجب بود وانست که در لحون عرب
تفخیم و ترقیق بود پس بیان آن بباید و معنی تفخیم سمین بود یعنی
سطبر و فربه و ترقیق عجف بود یعنی لاغر و باریک بدانک
همه حروف معجمه مرقق بود الا حروف مستعلیه و مکرره و بدانکه اصل
وضع حرف مکرره بر تفخیم بود و گاهی که مرقق بود بنابر سببی و سبب
دو چیز بود کسره یا یا پس گوییم خالی از آن نبود که متحرک بود یا
ساکن اگر متحرک بود خالی از سه وجه نبود که متحرک بود مفتوح بود یا مضموم
یا مکسور اگر مفتوح بود یا مضموم عم از انکه متطرف بود یا متوسط مثل
ربنا و مرج و اذا حضر و رسلا و سرا و بر الشجر و حکم مکسور باید
در تقیم مکسور اما انکه ساکن بود خالی از شش وجه نبود ما قبل مفتوح

بود یا مضموم یا مکسور یا ماقبل ماقبل مفتوح یا مضموم یا مکسور
انکه ماقبل مفتوح بود یا مضموم مثل اخر و دوم انکه ماقبل ماقبل
مفتوح بود یا مضموم مثل الدار و سرر و شکور اما انکه
ماقبل مکسور بود بر دو قسم بود اصلی و عارضی اما اصلی
بود خالی از دو وجه نبود متصل یا منفصل انکه متصل بود وی نیز
بر دو قسم بود یا بعد حرف استعلا بود و غیر استعلا انکه استعلا بود
مثل قرطاس و مرصادا و فرقة و بیان و حکم استعلا بباید وانکه منفصل بود
سورة الانعام سورة عم سورة التوبة
مثل الذی ارتضی لهم وانکه ماقبل مکسور بود بباید در تقیم مکسور اما
انکه عارضی بود آن باشد که برای دفع التقای ساکنین بساکن داده بوند
مثال وی و حکم وی بباید در موضع خود یا برای انکه وی ساکن بود و ابتدا
بوی نتوان کرد زیرا که از وی عقل معلوم بود که ابتدا بساکن متعذر بود پس
الفی زیاده کردند و مکسور گردانیده زیرا که گفته اند الساکن اذا حرک حرک

بالکسر تا ابتدا بآن نمایند و او بر دو وجه بود متصل و منفصل انکه
منفصل بود مثل ارجعوا وارجع انکه منفصل بود مثل ان ارتبتم وام ارتابوا
ولمن ارتضی این مجموع مذکور ده بوند و در حکم اصل خود بوندا اما برای
وجه بعض تفهیم مثال نمودم تا مشعر بود به انکه بدانی که را ساکن که قبل
حرف استعلا بود در یک کلمه در کلام علام همین سه حرف بوند و تفخیم
درین امثال آن بود که حرف استعلا قوی بود و کسره ضعیف قوی ضعیف را زایل
کند و در الذی ارتضی لهم سبب انفصال بود و در ارجعوا وارجع
وان ارتبتم وام ارتابوا ولمن ارتضی سبب آن بود که حرکت ما قبل
اصلی نبود اما انکه سبب یا بود مثل لاخیر والطیر وخیر اما انکه مکسور بود
بر دو قسم بود اصلی و عارضی انکه اصلی بود عم از انکه متطرف بود یا متوسط
مثل رزقا وبرجال وانکه عارضی بود مثل انذر الناس پس و بیان وی
مذکور شد و حکم وی پاید اما انکه غیر استعلا بود مثل اولی

الاربه

9

الاربة وانکه ما قبل مکسور بود مثل سحر واین مجموع مذکور بر
پنج وجه بوند و در حکم سبب خود بوند اما در کل فرق اختلاف بود بعضی
گویند که مرقق بود زیرا که واقع بین کسرتین بود و بعضی گویند تفخیم بود
جهة حرف استعلا بدلیل مذکور و کسره ما بعد اعتبار نکنند واین هر دو
مرضی اند و نیز اختلاف بود در ملک مصر و عین القطر بعضی گویند که
مصر مرقق بود بنا بر قاعده مذکوره و بعضی گویند که مفخم بود جهت
حرف استعلا زیرا که همچنان حرف استعلا که مستعمل بود در ما قبل نیز مستعمل
در ما بعد دیگر انکه در وقت وصل مفخم بود بنا برین دو سبب تفخیم اولی بود
واختلاف عین القطر همان اختلاف ملک مصر بود فرق انکه وصل مرقق بود
وی نیز بر دو سبب ترقیق اولی بود و این دو مثال تابع وصل بوند بر سبیل
اولویت نه بر سبیل وجوب والله اعلم بدانکه حروف مستعلیه را نیز
مفخم خوانند پس حروف مفخمه هشت بوند والفات که بعد حروف مفخمه بوند حکم

مفخم دارند وبعد حرف مرقق حکم مرقق دارند وبدانك مذکور شد که
اصل وضع لام بر ترقیق بود اما گاهی که تفخیم بود برای تعظیم بود در اسم
الله والّلهم وترقیق بود در لله وسبحان الله وبالله اما طریقه آن بود که
چنان بایستی گفت که لب ولسان ودهن مؤمن از لذت وی پر شود
اما لحون عرب نه چنان بود وگویند هر جای که لفظ الله بود وماقبل مفتوح یا مضموم
بود تفخیم باید مثل قال الله ورسول الله واگر ماقبل مکسور بود ترقیق
بود مثل وبالله ولله وسبحان الله این مجموع که موقوف بر قرات بود ذکر
کردیم واگرچه تمامی علم قران موقوف بقرات بود اما در تقدیم این
مذکورات وجه خصوصیتی بود که عارف داند والله اعلم باب هفتم
در استعاذه ومعنی استعاذه وبیان استعاذه معنی استعاذه
پناه جستن بود بخدای عز وجل از شیطان رجیم بدانکه خدای عز وجل
فرموده که فَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

واین آیة بر سبیل استحباب بود نه بر سبیل وجوب پس اول بر قاری
سنت بود که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید واگر بنزد قاری مستمعی
بود بلند گفتن وجایز بود متصل بقرات ومنفصل بقرات واین اولی بود اگر
نه پس سکتة لطیفه بود ومعنی سکته سکون حرکة آخر بود بغیر قطع نفس والله اعلم
باب هشتم در بسمله ومعنی بسمله وبیان بسمله معنی
بسمله ابتدا کردن بود بنام خدای عز وجل جل جلاله بدانکه بسم الله الرحمن الرحیم
اول جزو سوره بود از سور قرآن ومخیر بود ابتدا با وی یا باوایل اجزا
واحزاب واعشار واخماس وبکل آیة وبعضی گفته اند که ترک اولی بود الا
در سورة برات که جایز نبود در اول وغیره که مذکور شد اما گاهی
که واقع بین سورتین بود چهار وجه ممکن بود ولیکن سه وجه جایز بود
ویک وجه ممنوع آنکه جایز بود وقف طرفین ووصل طرفین ووقف
ماضیه ووصل آتیه واین وجه اخیر اولی بود الا در سورة القیمة والبلد که

وقف اولی بود و وجه ممنوع وصل ما صنیه بود و وقف آیتیه بود این

وجه ممنوع زیراکه مشتبه بود بر سامع مگر که بسمله جزء اخیر سوره بود این

چهار وجه در استعاذه جایز بود والله اعلم **باب نهم**

در مد و معنی مد و بیان مد و تعریف مد معنی مد کشیدن بود و در

اصطلاح قرا عبارت از امتداد صوت بود یا امتداد نفس و تعریف

مد که المد الف ساکنة علی قدر فتحة فیک فتحا تاما یعنی

اصل مد همان مقدار بود که دهن باز کنی و بگویی آ **ابدا آنکه** مد بر

قسم بود واجب و جایز و لازم **و حروف مد سه بوند** چنانکه مذکور شد

اما وقتی که ساکن بوند و حرکت ما قبل ایشان از جنس ایشان بود و هم

جنس واو ضمه بود و هم جنس یا کسره بود زیرا که ضمه اخت واو بود و کسره اخت

یا پس گوییم واو ساکن ما قبل مضموم و یای ساکن ما قبل مکسور و معارض نه

الف نشود زیرا که وجود الف موقوف بود بر فتحه ما قبل پس همیشه حرف مد بود

مثاله

مثاله **اٰدَمَ و اُوتِیَ و اِیمَانَ** و اگر ساکن بوند و حرکت ما قبل ایشان نه

بنو مثل دَعَوَا و تَرضَیهَا ایشان را لین خوانند نه مد **اما**

حرف مد را نیز لین خوانند زیرا که در طبیعت ایشان امتدادی بود که در

حروف دیگر نبود و امتداد این حروف سه گانه بمقدار یک الف بود و این را

در عرف قرا و اهل ادا قصر خوانند و مد اصلی و ذاتی و طبیعی نیز

نامند **و بدانک** در لفظ الله و اللهم آنکه زاید از مد اصلی روا بود

جهت تعظیم و تکریم و گاه بود که امتداد ایشان زیاده بود به تبرع

دو مقدار و سه و چهار و پنج مقدار اصلی برسد و این را مد فرعی

گویند **اما** آنچه باشد از قرا کامل طول مد عاصم بر سه الف بود و این را

مد توسط گویند و نقل دیگر بود که طول مد وی چهار الف بود و این زیاده

وقتی متصور شود که سبب پیدا گردد و سبب دو چیز بود لفظی

و معنوی لفظی نیز دو چیز بود همزه یا سکون **اما** همزه از دو حال بیرون

نرود متصل بود بکلمه یا منفصل انکه متصل بود وی نیز از دو حال بیرون
نبود خالی ازان نباشد که همزه مقدم بود یا حرف مد انکه همزه مقدم
بود مثال او و حکم او مذکور شد وانکه مد مقدم بود مد واجب بود مثال
سآء و سوٓء و سیٓء انکه منفصل بود مد جایز بود واو بر دو وجه بود
مکتوبی و ملفوظی انکه مکتوبی بود مثل کمآ ارسلنا وامنوآ ان تطیعوه و مانند
آن وانکه ملفوظی بود یعنی از صله ضمیر حاصل شود او نیز بر دو وجه
بود مضموم و مکسور وجون صله اش دهند سبب بود مد واجب بود انکه
مضموم باشد مثل اشدّه ایتنا ومن معه الا آتما وانکه مکسور بود مثل
اخوته آیات ومن دونه اولیا وبیان وی بیاید در باب وی
نکته بدانکه مد را مراتب بود مد جایز برنج مرتبه بود و باقی بچهار مرتبه
انکه بچهار مرتبه بود اقل مرتبه الف ونصف وبعد الفین وبعد الفین ونصف
وبعد ثلاث الفات وانکه برنج مرتبه بود اقل مرتبه الف بود وبعد الف

ونصف وبعد الفین وبعد الفین ونصف وبعد ثلث الفات
امّا انکه سبب سکون بود او نیز از دو حال بیرون نبود لازمی و عارضی
لازمی آن بود که در حال وقف و وصل تغییر نیابد و بر حال خود بود بخلاف
عارضی جنانکه بیاید واو نیز دو حال دارد مدغم و غیر مدغم معنی
مدغم و بیان وی بیاید در باب وی مثال هر دو از آلم حاصل بود
امّا امثال دیگر باز نمایم مثال مدغم ولا الضآلین ودآبة واتحآجونی
و مد مدغم را عدل نیز گویند زیرا که فارق بین ساکنین بود و قایم
مقام حرکت پس گوییم برای دفع التقای ساکنین امّا غیر مدغم
از حروف مقطعات هشت بود و بعضی گویند هفت واختلاف
که بود در عین بود چنانکه بیاید لام ومیم وکاف وعین وصاد وسین
وقاف ونون که در فواتح سورمی باشند واختلاف که بود درین
که مدغم از غیر مدغم اتم بود بس بنا بر این قول مد میم از الم ازید بود

و نیز نون یٰسٓ و نون والقلم بروایه شعبه مد ایشان زیاده تر باید
از نزد مظهر و بدانکه ن طسٓ و عسٓ نزد تا و قاف اخفا بود پس
حالتین بود و بیان وی بیاید در باب وی پس گفته اند که مد
ایشان توسط بود زیرا که توسط بین حالتین بود اما نقل این فقیر
آن بود که مد همه مدات بمقدار یکسان بود مگر در عین دو گانه مثل
کهیعص و حمعسق که در ایشان دو وجه روا بود طول و توسط و قصر
نیز گفته اند اما طریق شاطبیه و تیسیر نبود اگر گویند که در عین حرف لین بود
مد چرا دهد گوییم جهت جوار حرف مد و در یای الم در آل عمران در حالت وصل
دو وجه بود مد و قصر و بعضی توسط نیز گفته اند اما منقول نبود بلکه مردود
بود و چون مد دهند سکون اول اعتبار کنند و گویند حرکه میم عارض
بود چنانکه والعارض کالعدم و چون قصر کنند اعتبار حرکه کنند پس
سبب نماند و این اولی بود اما هر دو مرضی اند اما عارضی آن بود که در

حالت

حالت وقف و وصل تغیر یابد و بر حال خود نبود مثل العالمین
والرحمن الرحیم و مالک یوم الدین و نستعین و المستقیم
و لا الضالین و الکتاب و یهتدون واو را نیز مد جایز
خوانند و بدانکه در کل وجوه مد باید که چنان کنند که در غنه بتقید
تخصیص که سبب نون بود مثل یوم الدین و نستعین و لا الضالین در
مثل الرحیم و المستقیم و الحاقه والمآب زیرا که سماع بود و از علما که
گفته اند نماز تباه بود و این فساد عام بود و مردمان ازین بیخبر اند
مگر کسی که بر استاد حاذق خوانده بود والله اعلم اما آنکه معنویی
بود وی از جهة مبالغه بود در کلام منفی در کلمه توحید و غیره مثل لا اله
الا الله و این مد را تعظیم گویند مثل لا جرم و لا ریب این مد متعلق به
قاصران مد منفصل بود و عاصم را درین مدخل نبود اما مد وی در کلمه توحید
برای سبب بود والله اعلم باب دهم در وقف و معنی وقف و بیان

وقف معنی وقف استادن بود و در اصطلاح قرا استادن آخر کلمه
بود یعنی سکون حرکت آخر مع قطع نفس بدانکه وقف در آخر کلمه
متحرکه نزد قرا بچهار باب بود اسکان **و** اشمام **و** روم **و** ابدال

باب اول در اسکان و معنی اسکان و بیان اسکان معنی
اسکان ساکن گردانیدن بود و در اصطلاح قرا ساکن گردانیدن حرف
بود یعنی کلمه آخر **بدانکه** اسکان اولی بود نسبت باشمام و روم زیرا
که ابتدا کلام عرب بحرکت و انتها بسکون بود پس سکون اصل بود و
دیگر انکه سکون نقیض حرکه بود و حرکه اصل بود در ابتدا زیرا که متعذر
بود نطق بسکون چنانکه مذکور شد پس سکون اصل بود در آخر
حمل بر نقیض او و دیگر انکه مقصود از وقف استراحه نفس بود و استراحة
نفس حاصل نبود الا بسکون **اما** در کتاب ایضاح چنین آورده اند که
چند حرف بود که در حالت وقف اگر اعرابش ندهند بیک گفته نشود یکی

واو

واو قل العفو وامر و یای بدای وایای و من الهدی اما ثقل فقیر حقیر 14
برین نبود دوم بدانکه وقف باسکان پیان موقوف علیه باید
مثل نون یوم الدین و نستعین ولا الضالین و یوقنون و المفلحون
والقرآن و در مثل الرحمن الرحیم والم والبینات ولحدود الله والخوالف و الهم
وحقا وغیره **بدانکه** بعضی از بیان مد و بعضی از بیان وقف درین صورت
مذکور خواهد شد مستمع باش اینست که اگر ماقبل موقوف علیه حرف مد
بود سه وجه جایز بود طول و توسط و قصر طول باعتبار ساکنین
و توسط باعتبار مراعات طرفین و قصر باعتبار انکه ساکنین عارض
بود **اما** طول اولی بود باعتبار حرف مد مثل انت الله و مسلمون و
مستقیم و همچنین سه وجه جایز بود اگر حروف لین بود اما قصر اولی
بود جهت عدم حرف مد مثال **من القوم و غنم القول**
و فرعون و رای العین و رجلین و خیر الا که موقوف علیه همزه بود

التقای

طول اولی بود جهت سبب مد مثل شیء و سوء واگر موقوف علیه مضموم
بود هفت وجه جایز بود طول و توسط و قصر هر سه باشمام و قصر
با روم مثال نستعین واگر ماقبل موقوف علیه نه حرف مد بود ونه
لین وی نیز خالی از سه وجه جایز نبود مضموم یا مکسور یا مفتوح
اگر مضموم بود سه وجه جایز بود اسکان واشمام وروم هر سه بقصر
مثال اکبر واگر مکسور بود بر دو وجه بود فقط مثال الفاتحة
واگر موقوف علیه همزه بود وماقبل حرف مد خالی از سه وجه نبود
مضموم یا مکسور یا مفتوح بدانکه اگر مضموم بود سه وجه جایز بود
اسکان واشمام وروم اما هر سه بمد مثل من یشاء ولیسوء
بقرات حفص واگر مکسور بود بر دو وجه بود اسکان وروم هر دو بمد
مثل بماء واگر مفتوح بود مد باسکان بود فقط مثل شاء وذکر
حرف لین گذشت واگر موقوف علیه میم بود نبود خلاف در اسکان

والله اعلم باب دوم در اشمام و معنی اشمام و بیان اشمام
معنی اشمام حرکت عضوین بود وبدانکه اشمام بر چهار وجه
بود وجه اول خلط حرکت بحرکت مثل قیل وغیض وجه دوم خلط حرف
بحرف مثل الصراط والزراط وجه سیوم حرکت عضوین بود و وجه
چهارم اسکان بحرکت بود وجه اول لیبین مرضی عاصم نبوند اما وجه
سیوم حرکت عضوین بود یعنی ضم شفتین و بیان وی بیاید
واشمام بعد اسکان حرف مضموم بود فقط مثل نستعین وجه
چهارم که اسکان بحرکت بود واین وجه در قران مجید در یک
کلمه واقع بود در سورة یوسف علیه السلام در وقت ادغام عند الکل
مثال لاتأمنا ونیز درین مثال روا بود که ادغام عند الکل ولیکن
با خفا حرکت نون اول بود ودو موضع دیگر در سورة الکهف من
لدنه و من لدنی بروایة ابو بکر والله اعلم باب سیوم در

دو روم و معنی روم و بیان روم معنی روم اظهار بعض
حرکهٔ آخر بود بصوت خفی یعنی شنوا گردانیدن سمع قریب
و بدانکه روم بود در مضموم و مکسور مثل نَسْتَعِينُ و يَوْمِ الدِّين
و نبود در مفتوح مگر آنکه مشدد بود و لیکن در مشدد اختلاف
بود امّا نقل بود که در مشدد روا بود مثل وَتَبَّ نکته بدانکه
روم در مفتوح برای اظهار شدّ بود و عند النحاة در غیر مشدد
و نیز روا بود و ایضا وقف مشدّدات را اصم خوانند و اصم کر را
گویند و سنگ سخت را نیز گویند و بدانکه روم در تفخیم و ترقیق
تابع وصل بود و نیز گفته اند هر کسره که عوض نون محذوفه بود در روم
واجب باشد زیرا که دال محذوفه بود و قایم مقام حرف امّا این حکم مشغول
نبود در مثل فَارْهَبُونِ و فَاتَّقُونِ و لَا تَكْفُرُونِ و اگر بر نون
بود ع از آنکه مشدد بود یا غیر مشدد پیک اعرابش خوانند مثل مُسْتَقَرٌّ

وَافٍ وَ مشهودٍ وَ منضودٍ و ایضا بدانکه روم متعلق بسمع
بخلاف اشمام که متعلق بود ببصر چنانکه در نیابد اعور ایضا بدانکه اشمام
و روم داخل نشوند در تا، تانیث و تا، تانیث آن بود که در حین
وقف بها گردد مثل رحمة و حکمة و جنّة مگر تا که مکتوب بوده با شد
برسم الکتابة بتاء منقوطه طویل مثل البیّنات و جنات ایضا داخل
نشوند در حرکة عارض مثل واشتروا الضلالة ان یشاء الله ایضا
بر های مضموم که واقع بود بعد ضمّ یا بعد واو یا های مکسور که واقع بود
بعد کسر و یا بعد یا زیرا که کلفت حاصل شود و مثال های مضموم بعد ضم
يُخْلِفُهُ وَ رُسُلُهُ مثال مضموم بعد واو عَقَلُوهُ وَ كَذَّبُوهُ
و مثال های مکسور بعد کسره بِمُزَحْزِحِهِ مثال مکسور بعد یا فِيهِ وَ أَبِيهِ
امّا در مثل عَلَيْهِ وَ شَرَوْهُ سهل بود و لیکن ترک اولی بود و واقع
بوند بر های ضمیری که واقع بوند بعد الف یا بعد فتح یا بعد ساکن صحیح مثل

الم نر والخاه و مثل له وانه و مثل عنه وفاعبده والله اعلم
باب یازدهم چهارم در ابدال و معنی ابدال و بیان ابدال معنی
ابدال بدل کردن بود و در اصطلاح قرا بدل کردن حرف بود بحرف یعنی
که الف که بدل حرکه دوم آخر کلمه بود و بیان وی بیاید در باب تنوین
مثل خبیرا بصیرا باب یازدهم در نون ساکن و تنوین
و معنی تنوین و بیان تنوین و احکام نون ساکن و تنوین یعنی
حرکه دوم آخر کلمه بود که در وقت وقف گاه با الف بود چنانکه مذکور شد
و گاه محذوف چنانکه بیاید و او عوض نون ساکن آخر کلمه بود بدانکه
تنوین و نون ساکن نزد حروف هجا بر چهار باب بود اظهار و
ادغام و قلب و اخفا و حکم هر یک بیاید ان شاء الله و این احکام کثیر
الفواید بود چنانکه همه قرا محتاج بوند بایشان و اگر کسی نخواند الا
دو سوره که مستغنی نبود از این احکام والله اعلم باب اول در

اظهار و معنی اظهار و بیان اظهار معنی اظهار ظاهر گردانیدن
بود و در اصطلاح قرا ظاهر گردانیدن حرف بود یعنی تقلقل لسان
بدان وقتی که بعد ایشان یکی از حروف حلق بود واجب باشد اظهار
ایشان بلا خلاف و نون ساکن که واقع بود در متطرف و متوسط اما
تنوین نبود الا در طرف مثال الهمزه من آمن الا و ینأون و وقع
نبود نون ساکن که بعد او همزه بود در یک کلمه فی کتاب الله العزیز
الا این لفظ واحد مثال الها من هاد وان هدانا و ینهون
مثال العین من عمل و انعمنا و حقیق علی مثال الحا نار
حامیه و انحر من حام مثال الغین فسینغضون حلیما
غفورا مثال الخاء من خلق و المنخنقة و ذکر الف
نکردیم زیرا که وی بعد سکون حاصل نبود و بیان حصول وی
مذکور شد و سبب اظهار ایشان با این حروف ششگانه بعد مخرج بود

چنانکه بیاید بدانکه چهار کلمه بود در قران عظیم که نون ساکن و حرف
ادغام در ایشان بود و ادغام نبود مثل صِنوانٌ و قِنوانٌ
و بُنیانٌ و دُنیا که اگر ادغام کنند صوّان و قوّان و بیّان
و دیّا شود مشتبه کردند بمضاعف و فرق نکند سامع که اصل او نون
بود یا تضعیف و دیگر انکه مشایخ قرا در یک کلمه ادغام نکرده اند نکته
بدانکه تنوین در حالت وصل در هر سه حال اعراب ملفوظ میشود مثل خبیر
و بصیر قدیر و رحیماً اما در حالت وقف از مضموم و مکسور می افتد و در
مفتوح بدل با الف میشود چنانکه در صدر ایما شده بود و از اینجا بود
که در کتابت در مضموم و مکسور نون نبود و الف بود و در مفتوح زیرا که
کتابت بمقتضی وقف میباید و بعد از ان حروف منون دو دو اعرابش
مینهند تا یکی نشانه حرکة بود و دیگری عوض محذوفه اگر کسی
گوید که نون گفتی که در مفتوح عوض این نون الف بود پس باید که

اورا یک فتحه بیش نبود حال انکه اورا دو فتحه می نهند جواب آن بود
که اورا از ان دو فتحه تا فرق بود میان الفی که عوض تنوین بود
و الفی که نه عوض بود مثل با و تا و ثا و غیره و ایضاً بدانکه
تنوین در صورت مکتوبی مثل ماقبل خود بود و الله اعلم باب دوم
در ادغام و معنی ادغام و تعریف ادغام و بیان ادغام
ادغام داخل کردن بود حرف بحرف زیرا که تعریف ادغام الادغام
ادخال الحرف فی الحرف کادخال اللجام فی فم الفرس
یعنی ادغام داخل گردانیدن حرف بود در حرف همچون داخل کردن لجام
در دهن اسپ بدانک ادغام بر دو قسم است کبیر و صغیر و کبیر
آن بود که در وی دو تصرف کرده بوند یعنی مدغم و مدغم فیه
هر دو متحرک بوده باشند که اول را ساکن کرده و در دوم مدغم
عاصم را در کلام دو کلمه بیش نبود مثل لا تأمنّا مذکور شد و مکنّی

می نهند ۲

در سورة الکهف وادغام صغیر آن بود که مدغم ساکن بود وذکر
مدغم فیه نشد زیرا که اگر ساکن بود والتقای ساکنین بود وادغام ممکن نبود
پس در وی یک تصرف کرده بوند اما در وقت اداعلی السوی
بوند در ادغام بدانکه هر جای که دو مثل بهم رسند واول ساکن
بود ادغام واجب بود عم ازانکه در یک کلمه بود یا در دو کلمه مثال
وَمَن يُكۡرِههُّنَّ وَلَا يَغۡتَب بَّعۡضُكُم اما در مالیه هلک خلاف
بود در حالت وصل واولی بود که فاصله کند بسکتهٔ لطیفه یا وقف کند
زیرا که نامیده اند او را بهای وقف وهای سکت وهای استراحت
الا انکه پس ساکن حرف مد بود بلا خلاف وخواه مکتوبی یا ملفوظی
که اگر ادغام کنند از حق خود نیفتد وحق ایشان مدیت بود و اعطای
حق واجب مثل مکتوبی آمنوا وعملوا وصابروا ورابطوا
والذی یوسوس فی یوسف وفی یومین مثال ملفوظی ما استجنا له

وهبنا له ولقد مرّ یا قوم بدانکه واجب الادغام خالی از سه وجه
نبود متماثل یا متجانس یا متقارب متماثل آن بود که متحد بوند
در صورت ومخرج وصفت مثال قد دخلوا واذ ذهب وهل لکم و
اقربهم مودة وبعضی از مثال وی مذکور شد اما بعضی گفته اند
هر گاه که میم ملاقی خود بود در ادغام وی مبالغه زیاد کنند
در تشدید اما مشغول نبود بلکه همه ادغام مساوی بود ومتجانس
ان بود که متحد بوند در مخرج ومتغایر بوند در صفت مثال قد تبین
وقد تاب ولجبت دعوتکما واذ ظلمتم ودرین قسم
دو وجه بود دیگر تام وغیر تام وتام آن بود که مدغم فیه اقوی بود مثال
لهمت طائفة واذ همت طائفتان زیرا که طا اقوی بود بر جروها
وحرکت قوی بود وقوی ضعیف را جذب کند چنانکه اثر وی باقی
نماند وغیر تام ان بود که مدغم فیه بود واما جذب نتواند کرد جهت

بسکون مثل احطت وفرطت وبسطت صفة اطباق
در ایشان باقی باید داشت زیرا که مدغم فیه ضعیف بود و قوت
جذب در وی نیست وبعضی گویند که نباید داشت اما نقل کننده
بر طریق مذکور بود واین ادغام غیر النطق بود وبدانکه متقارب ان
بود که مخالف بوند در مخرج عم ازانکه موافق بوند در صفت یا مخالف
مثل من راق وبل ران بروایه شعبه وعن ربهم ومن رزق بل
رفعه الله وقل ربی اما لام بل در قران عظیم برابر نرسیده باشد
پس بدانکه تنوین ونون ساکن نزد حرف یرملون ادغام بود در لام
و را بلا غنه و سبب ادغام ایشان الصاق بود در مخرج و دفع
غنه جهت ثقالت بود واین را ادغام محض خوانند زیرا که کامل
التشدید بود بدانکه ادغام با حروف یرملون در کلمتین بود مثال من
لدنه وهدی للمتقین من رب العالمین مدغم بوند با نون

ومیم باغنه به اتفاق زیرا که نفس مدغم و مدغم فیه حرف غنه بوند
چنانکه در صدر مذکور شد مثال من ماء من نور وخلقا نعیده
وخلقا ما یکبر وادغام ایشان با نون جهت مماثله بود وبا میم جهت نیز
مماثله یعنی اتحاد ایشان در صورت غنه وایشان مدغم بوند با واو
ویا باغنه واین ادغام غیر کامل بود جهت ظهور غنه بین حرفین حتی
که گفته اند اخفا بود نه ادغام ونیز گفته اند که ادغام در ایشان مجاز
بود نه حقیقت مثال من واق وهدی وبشری ومن یعمل
وادغام ایشان با واو جهت مجانست بود یعنی متجانس بود
با میم در مخرج ومتماثل بوند در صفت با جهر ورخاوت واستفال وانفتاح
وادغام ایشان با یا نیز جهت مجانست بود یعنی متجانس بود
با واو در مدیت ومتماثل بوند در صفت با جهر ورخاوت واستفال و
انفتاح بدانکه حرف قربت مخارجها که ادغام کنند منحصر بود در هفده

حرف بود اما انچه متعلق عاصم بود در کلام مجید هشت موضع بود
اَرْکَبْ مَعَنا وَیَلْهَثْ ذٰلِكَ وَطسٓمٓ دو کانه بروایه شعبه
در یس والقرآن الحکیم و نون والقلم و در باب اخذتم اخذت واتخذت
و در باب تقی همه اظهار بود و بدانکه در المرسلات الم نخلقکم اختلاف
بود در ان که محض بود یا غیر محض یعنی با بقای صفت قاف یا بغیر
ابقا و هر دو مرضی اند ثقل کمینه محض بود و بدانکه لام ال که عبارت
از لام تعریف است بنزد چهارده حرف مدغم بود زیرا که کثیر الاستعمال
بود از نفس کلمه نبود مع ما که ادغام ثقیل بود جهت ادغام تخفیف شود
شود مثل تا و ثا و دال و ذال و را و زا و سین و شین و صاد
و ضاد و طا و ظا و لام و نون مثال التّوابین و الثّواب
و الدّین و الذّاریات و الرّحمن و الزّبنیه و السّیات و
الشّاکرین و الصّابرین و الضّالین و الطّاهرین و الظّالمین

ذال اذ مدغم شود در ذال و ظا ای یا رمن
لام ال در چارده حرف مدغم شود مثل ان
تا و ثا و دال و ذال و را و زا و سین و شین
صاد و ضاد و طا و ظا و لام و نون الست ان بیدان
رار

واللیل

وَاللَّیْلِ وَالتّینِ والله اعلم باب سیوم در قلب
و معنی قلب و بیان قلب معنی قلب کردیدن از حالی بحالی بود
و در اصطلاح قرا کردیدن حرف بود بحرف دیگر بدانکه تنوین و
نون ساکن چون به با رسند بدل بمیم کردند یعنی اکر کویند اگر دند کویم از
جهت انکه مجانس طرفین بوند زیرا که میم موافق نون بود در
غنه و مشارک با در مخرج والله اعلم باب چهارم در
اخفا و معنی اخفا و بیان اخفا معنی اخفا پنهان کردن بود
و در اصطلاح قرا پنهان کردن حرف بود در حرف بنا بر قول عرب که کویند
اَدْغَمْتُ فِیهِ وَاَخْفَیْتُ عِنْدَهُ یعنی داخل کردم در و و پنهان
کردم نزد او و بدانکه تنوین و نون بنزد پانزده حرف اخفا بود
مثل تا و ثا و جیم و دال و ذال و زا و سین و شین و صاد و ضاد
و طا و ظا و فا و قاف و کاف در کلمه و کلمتین مثال فَانْشُهُوا فَمَن

تولی وانثی وان ثبتناك وانجیناه وانداداو منذرین
وانزل وننسها وینشی وانصاره ومنضود وانطقنا
وانظروا انفسهم وخیر فقیئ ومنکم علوا کبیرا بدانك
تباعد بین حرفین موجب اظهار و تقارب موجب ادغام پس حروف
جهت بعد مخرج ایشان با ایشان حکم ایشان ظاهر بود و حروف
یرملون جهة قرب مخرج ایشان با ایشان حکم ادغام بود و اخفا
حالت بین حرفین بود یعنی نه چنان بعید تا که اظهار شود و نه
چنین قریب که ادغام شود بدانك همه اخفا با غنه بود بخلاف ادغام
چنانکه مذکور شد و فرق بین ادغام و اخفا تشدید بود یعنی
اخفا بلا تشدد و ادغام مع مشدد بدانك تنوین با همه احکام در
حکم نون ساکن بود بدانکه میم ساکن بنزد بیست و هفت حرف اظهار بود
یعنی تحریک شفتین بلا خلاف بتخصیص که بعد وی فا بود یا واو اگر

تسهل کنند با خفا شود جهت قرب مخرج مثال بهم و یمدهم فی
علیهم ولا اگر گویند تو گفتی که تقارب موجب ادغام بود و پس
باید که در اینجا ادغام باشد نه اخفا گوییم آن حکم ثابت بود مر نون ساکن را
و تنوین را نه هر حرفی که متقارب بود اما بنزد با خلاف بود که بعضی
اخفا کنند و این مذهب اهل مصر و شام و حلب و اندلس و پیشتر
اهل عراق و عرب و بعضی اظهار کنند و این طریق اهل عراق و سایر بلاد
اهل شرق بود و این هر دو مرضی اند و لیکن اخفا اولی بود زیرا که
اسهل بود دیگر آنکه میم ساکن ملفوظی که انبئونی بود و بعد قلب نون
اخفا بود و نه اظهار و می بنزد و بر قاری آنکه اظهار کند در موضع اظهار
نیکو و برفق و سکون یعنی نه چنان کند که بحرکت انجامد و در موضع
ادغام ادغام کند چنانکه غیر افراط و تفریط بود وایضا میم چنین
بود در حال انقلاب و اخفا یعنی تعدی نکند و چنان کند که مقتضی

حال ایشان بود علی قدر کفایت والله اعلم باب دوازدهم
در هاء کنایه و بیان وی بدانکه هاء کنایه ضمیر مذکر را گویند واو خالی
از چند وجه نبود ما قبل متحرک و ما بعد متحرک یا ما قبل ساکن و ما بعد ساکن
یا ما قبل متحرک و ما بعد ساکن یا ما قبل ساکن و ما بعد متحرک از ین جمله آنی
که بین متحرکین بود نظر با قبلش کنند خالی از سه وجه نبود مفتوح و مضموم
و مکسور وجه اولیین را صله اش دهند بواو زیرا که مضموم بود واو
دو وجه بود متصل یا منفصل بود مثل یعرفونه کما یعرفون
و قومه لیفسدوا انکه منفصل بود انشره فاقبره و قدره
ولا تاخذه سنة انکه مکسور بود صله اش دهند بیا زیرا که مکسور بود
واو نیز بر دو وجه بود متصل بود و منفصل انکه متصل بود مثل و ملائکته
و رسله وانکه منفصل بود مثل من عباده والعاقبة
ومن هذه لتکونن خاتمه بدانکه در بیان

بعضی

بعضی فواید والفاظ متفرقه و در بیان تفخیم و ترقیق اگر چه حکم
ایشان مذکور شد بنا بر تنبیه مبتدیان کلمه چند مکرر شود
بدانکه را آت مذکور وقتی که مشدد بود در هر سه حال تحفظ
نمایند از مکرر زیرا که مدغم بوند و چون مکرر شوند غیر مدغم
بوند مثل الرحمن الرحیم ولیس البر او بروایتین وبالبر و
تنسون و حکم رای متحرک غیر مشدد و ساکن مذکور شد اما تفخیم
در را آن بود که در وقت نطق مکرر شود مثل رب العالمین بالمعروف
والمروة بالعروة و ترقیق آن بود که تحفظ نمایند از مکرر زیرا که ضد وی
بود الا در موضع اظهار و بیان وی و مثال وی بیاید و حکم تفخیم
و ترقیق باقی حروفات در صدر مذکور شد بدانکه دو حرف
متماثل حلق یا دو حرف متقارب حلق اگر ملاقی شوند خواه متصل
کلمه یا منفصل واجب بود مراعات اما انکه متماثل بود اینست

که چون همزات منفصل بود بکلمه خالی از سه وجه نبوند مفتوح بوند
یا ثانی مضموم یا مکسور مثل ءَاَنذَرْتَهُمْ وءَاَنتُمْ وءَاُشْهِدُوا
مثل ءَاُنَبِّئُكُم ءَاُنزِلَ وءَاُلْقِيَ ومثل ءَاِلَٰهٌ وءَاِنَّكُم وءَاِن
لَنا واگر منفصل بود خالی از هشت موضع نبود مفتوح یا مضموم
یا مکسور یا ثانی مضموم یا مکسور یا مضموم و ثانی مفتوح یا مکسور
بود و ثانی مفتوح مثل جَاءَ اَمْرُنَا وَاَوْلِيَاءُ اُولَٰئِكَ وَهَٰؤُلَاءِ
اِن وَجَاءَ اُمَّةً وتَفِيءَ اِلَى اللَّهِ ويَشَاءُ اِلَىٰ ومِنَ السَّمَاءِ اَوِ مِمَّا
بدانکه التقای همزات در کلام الله بیش ازین وجهات نبود مثال ها
و او نیز خالی از ان نبود که متصل کلمه بود یا منفصل انک متصل کلمه بود
مثل یا ابراهیم انک منفصل بود فِيهِ هُدًى وَآيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا
وَكُلُوهُ هَنِيئًا ومثال العین واو منفصل بود يَشْفَعُ عِندَهُ
وَقَدْ وَقَعَ عَلَيْكُم بدانکه اجتماع غنیات در قران عظیم

ہجده

هجده موضع بود مثال الحا واو نیز منفصل بود مثل لَا اَبْرَحُ
حَتَّىٰ مثال العین واو نیز منفصل بود مثل وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلَامِ
اما انکه متقارب بود او نیز متصل بود و منفصل انکه متصل بود سَبِّحْهُ
وَتُسَبِّحُوهُ وَصَبَّحَهُم وانکه منفصل بود مثل نَبِّئْ عِبَادِي وَاصْفَحْ
اِنَّ اللَّهَ فَاَصْبَحَ هَشِيمًا وَلَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ وَعِندَ حَاجِزًا و
یا نوح اهبط تاکید بیشتر بود و در تبیین اما انجا که حرکت
ظاهر شود بدانک واجب بود مراعات همزات منفرد محقق هر جا که
بود و به هر حالی که باشد یعنی عم از انکه متطرف بود یا متوسط و متحرک
بود یا ساکن مثل اللَّهُ اَكْبَرُ وَمَنْ آمَنَ وَقَدْ اَفْلَحَ وَمِنْ اِسْتَبْرَقٍ
وَمَنْ اُوتِيَ وَيُؤَاخِذُ وَمَآرِبُ وَاشْمَاَزَّتْ وَيُؤَيِّدُ وَتَاَخَّرَ
اُولَٰئِكَ وجئت وفاذن اولیاء وزکریاء بروایه شعبه ومی سزد
بر قاری که تحقیق همزات کند زیرا که در قران عظیم مثل او ناد نبود

و باید که محافظه کند بر های مشدد مثل اَن یطهّروا یحبّ
المتطهّرین و اینما یوجهه ایضا بر عین مشدد یدعّ
الیتیم یدعّون الی نار جهنّم دعّا و ایضا بر خای
مشدد مثل سخّر لکم و ما یؤخّرهم و کالفخّار و ایضا بر دال مشدد
مثل یوم الدّین و بالدّین و اگر نه مشتبه شوند بالتّین و ایضا
بر یای مشدد مثل ایّاک و ایّاکم و ایّای و اتیّها و اگر نه مشتبه
گردد بجیم یا بکاف و این غلط عامه بود و ایضا بیان یای
که بعد کسره بود مثل ماهیه نار حامیه و ایضا همچنین بود اگر فتحه بود
بنا بنی و شی اگر بعد ساکن بود مثل آیة والیوم ایضا هم چنین
بود بیان التقای یائین والتقای یا بین در کلام ربانی بر چهار وجه
بود وجه اول ساکن و ثانی متحرک و حکم وی بر دو وجه بود در دو
موضع مذکور شد دوم آنکه متحرک بود و ثانی ساکن مثل یحیی

ولکن

و همچنین سیم آنکه متحرک بوند مثل یحیی و من خزی یومئذ
چهارم آنکه اول مدغم بود و ثانی متحرک مثل والعشیّ یریدون
ولای یوم و ایضا هم چنین بیان تا بی که در حین وقف ها گردد
مثل القارعة ما القارعه و راضیه و مرضیه و هم چنین بیان
های وقف در حین وقف مثل لم یتسنّه و مالیه و کتابیه
و ایضا در هاء مثل عنه و منه و لدیه و ایضا لازم
بود بیان کل موقوف علیه چنانکه مذکور شد و این چنین چند
مثال مکرر شد جهت تاکید زیرا که غلط عامه بود و تخصیص که موقوف
علیه واو بود یا یا مثال ایشان مذکور شد در باب وقف و همچنین
بیان عین و قتی که ملاقی شوند بحرف استعلا مثل لا تزغ قلوبنا
و اگر نه بقاف شود چون بقاف گردد ادغام گردد و چون مدغم
شود فساد تمام بود و نیز فساد عام و ایضا اگر ملاقی شین شود

مثل یغشی واغشیت ونظر المغشی واکر نه بجا کردند یا بقاف چنانکه بباید وایضا اکر بعد وی فا بود مثل استغفر وفاغفر وفغفر و بغفر

وایضا اکر ملاقی ضاد بود مثل غضبان والمغضوب و اکر نه بقاف قضبان یا خضبان یا بمغضوب یا بمغصوب کردد وایضا

اکر ضاد ملاقی غین بود مثل مضغه و همچنین واجب بود مراعات ضاد المغضوب ولا الضالین اکر نه کردند بمغذوب ولا الدالین واین غلط اعراب بود بتخصیص اهل یمن بمغظوب یا بمغصوب یا ولا الصالین و یا

ولا الظالین یا ولا الزالین واین غلط اعاجم بود وهر دو مبطل صلات اعوذ بالله من هذا الغلط وایضا اکر ملاقی طا بود مثل الا ما اضطررتم وایضا

اکر مجاور تا مثل افضتم وفرضتم وایضا اکر ملاقی جیم بود مثل واخفض جناحک اکر ملاقی مثل بود یغضضن واغضضن واکر مجاور ظا بود مثل یعض الظالم

وانقض ظهرک واکر ظا مجاور تا بود مثل اوعظت وهم چنین بود بیان

تا عم از انکه متحرک بود یا ساکن مثل نستعین والمستقیم وانعمت والحکمت وفصلت وزادته واکر نه مشتبه کردند بدال واکر سین ملاقی

تا بود بر فق وآهستکی باید کفت مثل نستعین والمستقیم

وایضا اکر ملاقی طا بود مثل یسطون وبسطت وما یسطرون

واکر ملاقی را بود مثل اسرائیل واسری وهمچنین بود سین عسی تا نشود عصی

واکر صاد ملاقی طا بود جهد در اطباق وی باید کرد واکر نه سین شود مثل اصطبر واصطفی وبصطة وبسطة بروایة ابو بکر بدانک بعد وی نون بود یا لام

واجب بود ابضاح مثل فبشرناه وسخرنا وقدرنا واقررنا واغفر لی

وایضا واجب بود اظهار لام ساکن نزد پنج حرف تا وجیم و دال وظا ونون مثال جعلتم وقلتم وبل جاءوا اصحاب الجنة

ودار الخلد وغلظة وجعلنا وانزلنا وظللنا ونزلناه ودر مثال

ذال ومن یفعل ذلک اختلاف بود وبدانکه اظهار در لام با پنج معنی

بود که یعنی ادغام نبود جهت قرب مخرج نه باین معنی که
تقلقل لسان بود یعنی عند النطق سر لسان که ملصق بود بمخرج از
مخرج برنخیزد تا آنکه شروع کنند بحرف دیگر که اگر قبل از شروع برخیزد تقلقل
بود یعنی تحریک لسان و تحریک لسان در لام لحن فاحش بود و متغیر
معنی و مبطل صلوة نعوذ بالله من هذا الغلط و بعضی جهال غلط کرده اند
و اظهار کنند همچو اظهار نون پاکن و شوین و این غلط اکثر ناسخ بود الا
کسی که مستفید گشته بود از استاد ماهر وایضا بدانکه لام ساکن که
ملاقی سر حرف بود تحفظ واجب بود از تحریک مثل الحمد لله رب
العالمین و الصراط المستقیم و غیر المغضوب
و ذلک الکتاب و هدی للمتقین وایضا چون دو واو جمع
آیند خالی ازین نبوند که متطرف بوند یا متوسط متصل بوند یا منفصل
متحرک بوند یا ثانی ساکن مکتوبی بوند یا ملفوظی باید که جهد کنند

دربیان

دربیان ایشان و بارفق گویند مثل وَوُفِّیَتْ وَوُرِثَ وَمَاوُرِیَ
وَتَلْوُونَ وَاَنْ تَلْوُوا وَفَاؤُوا وَخُذِ الْعَفْوَ وَاْمُرْ وَبِالْغُدُوِّ وَ
الْاٰصَالِ و همچنین ذال اذ نزد شش حرف اظهار بود
تا و جیم و دال و زا و سین و صاد جمع اند در کلمه صَدَسْتَنَج
مثال اذ تبرّء الذین و اذ جاء و اذ دخلوا و اذ زیّن و اذ سمعتموه
و اذ صرفنا بدانک این چند مثال مذکور شد جهت آنکه مختلف فیه بود
اما ذال ساکن همه جا اظهار بود الا ملاقی مثل بود یا متجانس مثال و حکم ایشان
مذکور شد بدانک هر جا که دو مثل متحرک ملاقی شوند خواه بیک کلمه
یا دو کلمه واجب بود ایضاح مثل العذاب بالمغفرة و تتولوا و ثانی
حجج و یرتدد دون و امر ربّی افمن اسس بنیانه و نقص القصص و شططا
و مناسککم و ظلیلل الذی و الرحیم مالک و من خزی یومئذ و مانند این
و باید که تحفظ نماید از تفخیم اعراب که قبل حرف تفخیم بود مثال وَوَاثَقَکُم

و نقره و اضاءت ونضرب واصاب ونصبر ونصرالله
وفظاً واظهروا غرقنا واطهروا بطآئنها وليتلطف ومن
استطعت وبرق وبرآءة ونرى ونرى بدانك همه اعرا
مرقق بود بتخصيص كسرۀ صاد الصراط وصراط الا كه فتحه حرف استعلا كه
بعد الف بود چنانكه مذكور شد و فتحه حرف مكرر را نيز كه بعد الف بود
وهمچنين بود حكم ضمه وى بدانك مذكور شد كه واجب بود مراعات
اعراب يعنى اشباع فتحات وضمات وكسرات اما نه چنانكه الف و واو و يا
تولد كند الا آنك بعد ايشان حرف مد بود كه اشباع تام بايد چنانكه
مالك حق خود شود خواه مكتوب يا ملفوظ مثال الفتح الله والعالمين
والرحمن ومالك واياك والصراط مثال الضم يخوضون
وتدعونه وغيره وقد جاءتكم ومعه برحمة منه تاويله
يقول مثال الكسر الرحيم ويوم الدين ونستعين

والمستقيم والذين ولا الضالين ولا باذنه يعلم ما وبه
ما عندى ومن هذه لنكونن ومانند ايشان و ايضا
هر جا كه اعراب متوالى شود بمرتبه يا مراتب واجب بود ايضاح خواه
متصل بود يا منفصل مثل درجات وعلى سفر ومن احد وحرمات
وخطوات والآخر والى باريكم وحاضرى المسجد واذا حضر احدكم الموت
وان ترك والامور وقبعث الله وبايد كه هر حرفى را آنچه حق
او بود بدهند بلا زيادة ونقصان واگر نه ملتبس شوند بحرف ديگر مثلا
همزه اياك ملتبس شود به بياك وعياك وايكم بعيكم و با ملتبس شود
به پاى مهمله و تا ملتبس شود بدال يا بطا و ثا ملتبس شود بسين يا بزا
يا بذال و يا بظا و جيم ملتبس شود بچيم مهمله و حا ملتبس شود بها
و خا ملتبس شود بقاف يا بغين و دال ملتبس شود بتا يا بطا ذال
مشتبه شود بزا يا بظا يا بثا و را ملتبس شود بلام و زا مشتبه

شود بذال یا بسین یا بصاد و سین مشتبه شود بثا یا بصاد یا
بشین و شین مشتبه شود بسین یا بصاد و صاد مشتبه شود
بسین یا بزا یا بتا یا بضاد و ضاد مشتبه شود بدال چنانکه مذکور
شد یا بزا یا بذال و طا مشتبه شود بدال یا بثا یا بقاف و
ظا مشتبه شود بزا یا بثا یا بذال و عین ملتبس شود بهمزه و غین
مشتبه شود بخا یا بقاف و فا مشتبه شود به بای مهمله و قاف
ملتبس شود بخا یا بغین و کاف مشتبه شود بقاف یا بکاف مهمله و لام
مشتبه شود براء و ها مشتبه شود بحا و بدانکه قرات مبین
شد بر سه وجه آن چنان باید که مسلسل و هموار و روان بود یعنی
ممتاز بود حرف از حرف و کلمه از کلمه و حرکه از حرکه اما نه چنانکه سکته
انجامد زیرا که سماع بود از بعضی جهال که در فاتحه هفت موضع بود
سکته بین دال الحمد و لام لله و راء رب و بین کاف مالک و یای

یوم الدین و بین کاف ایاک و نون نعبد و نستعین و بین تای
انعمت و عین علیهم و بین باء المغضوب و عین علیهم که اگر کسی
سکته نکند دلل و هرب و کیوم و کنع و کنس و نعلیهم و بعلیهم شوند
و ملتبس شوند باسماء شیاطین گوییم بلی که چنین گویند جایز نبود زیرا که
اسرع از حد بود و نیز قسم رابع بود و قرات حضرت رسول الله صلی
الله علیه و آله چنین نبود بلکه بطریق مذکور بود پس قرات بطریقه مذکور
باید و نیز در حدیث آمده که حضرت رسول صلعم مردی را دید که قران
میخواند بشتاب فرمود یا رجل اهذا کهذا الشعر گفت قران می
خوانی همچو شعر اما بدانکه آنچه مستحب بود در قرات توسط بود با ترتیل و باید که
بر نفس خود رنج نهد که از حد بیرون بود یعنی باید که غیر افراط
و تفریط بود و بدانک سکته در قران عظیم هشت بود چهار متفق علیه
و چهار مختلف فیه اما انکه متفق فیه بود دو موضع در سوره اعراف

ربنا ظلمنا انفسنا سکته وان لم اولم یتفکروا سکته
ما بصاحبهم ودر سورهٔ یوسف علیه السلام اعرض عن هذا
سکته واستغفری لذنبك ودر سوره قصص حتی یصدر
الرعاء سکته وابونا شیخ کبیر وآن که مختلف فیه بود خاصه مر حفص راست
در حالت وصل اول در اوایل سوره کهف عوجا سکته قیما ودر سوره
یس مرقدنا سکته هذا ودر سورهٔ القیمه من سکته راق ودر سوره
التطفیف بل سکته ران بدانکه سکته لطیفه بود وغیر لطیفه اما لطیفه
متعلق متفق فیه بود وبدانکه ابدال وتسهیل که متفق فیه بود در قران
عظیم شش موضع بود دو در انعام قل آلذکرین ودو در یونس
آلآن ودو آلله یکی در یونس ویکی در نمل بدانکه چون وقف و
وقف وبیان وقف مذکور شد اما وقف نامیده بود و بر سه قسم
کافی وحسن وتام کافی آن بود که ما بعد متعلق بما قبل بود ودر ابتدا

با بعد مثلا وقف بر ستر او ابتدا بر کذلک وتام آن بود که
ما قبل متعلق بما بعد وما بعد متعلق بما قبل نداشته بود مثلا وقف
بر کذلک وابتدا وقد احطنا اولی وحسن آن بود که متعلق بما قبل بود
مثلا وقف بر بسم الله که او متعلق بود بما قبل قیاس کند که ابتدا
بود یا ثابت یا جازم ومثل اینها ابتدا بما بعد جایز نبود
وبدانک اگر وقف بر کلمه کند که اختلال معنی شود جایز نبود
او را وقف قبیح خوانند مثلا وقف بر لا اله یا بر بعضی کلمه مثلا
الم وطه ورا والعا ومانند اینها بدانک متشابهات
ومتماثلات ومتجانسات ومتغایرات در کلام ربانی
وقرآت قرانی بسیارست وپیان ایشان بیشمارست اما یکینه
از هر نوعی نموداری نمود تا عارف هر جا که متشابه ومتجانس و
مثله بیند قیاس کند برین معنی وچون این شروط در قرائت

نگاه دارد و می باید که از جمله نیکو خوانان بود و از عهده ورتّل القران
ترتیلا بیرون آمده بود و اگر این شروط و قانون مذکور رعایت
نکنند قرائت بلحن کرده بود مجرم و مؤثم باشد بنز دالله تعالی
نعوذ بالله من ذلک و معنی لحن بیهوده بود و لحن منقسم بود بر دو
قسم جلی و خفی جلی ترک اعطای حقوق حروف بود و
خفی ترک رعایة اعراب بود و تشدیدات و غیره اعوذ بالله من لحن
القول والله اعلم و احکم تمه بحمد الله و حسن
توفیقه والحمد لله اولا و اخرا و ظاهرا
و باطنا و صلی الله علی
محمد و آله
الطاهرین

وتمّت کلمة ربک صدقا وعدلا
وقد فرغ من تحریره یوم الاثنین
ثلث وخمسین وسبعمائة
فی شهر ذی حجه سنه
والعشرین
بالهجرة النبویة

هو

۲۱

قال الرضا علیه السلم من لم یقدر علی ان یکفّر به ذنوبه فلیکثر من الصلوات
علی محمّد وآله فانها تهدم الذنوب هدمًا وقال علیه السلم
الصلوة علی محمد وآله تعدل عند الله تعالی التسبیح والتهلیل والتکبیر

علی ید العبد الضعیف النحیف
ابن غلام علی غلام حسین فی تاریخ
بیست و سیم شهر شعبان المعظم سنة ۱۱۰۹




خطی